



سخمرانی شناخت امر

حاج حسین خوش لجه

## شناخت امر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله

و بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و

اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و رحمة الله و

بركاته

ما رفقای عزیز حقیقتش گفتیم خدایا، این آقایان که

هستند، خوب هستند دیگر؛ اما یک عده ای که از راه دور

می آیند. اینها یک جوری باشد که هم غذای جسمی بخورند، تا حتی به خدا گفتم: خدایا ملائکه هایت را روانه کن اینجا درست شود. تو ملک خیلی داری! روانه کن درست شود. ما که به تو واگذار کردیم، تو هم که به قول یارو عمله هایت ملائکه ها هستند؛ روانه می کنی، کارهایشان را درست می کنی. شما توجه نمی کنید. این ملائکه ها در اختیار مؤمن هستند. ملک در اختیار مؤمن است. تا حتی می گویند یک آدم روزه دار، اگر به حساب گرمش شود، ملک [به او] می دمد، روزه داری که خوابیده خنک شود. اگر سردش شود، ملک می دمد این گرم شود. اگر پهلویش یک قدری (مثل تَشک های قدیم، خدا قسمت نکند! قلبه، ملنبه بود، حالا خوب شده)

حالا ملک اینجوری اش می کند، مبادا به پهلویش آسیب برسد. چون که همه شما مهمان خدایید، مهمان داری می کند، خدا مهمان نوازی می کند؛ اما مواظب باشید که ما مهمان چه کسی هستیم؟ مهمان خدا. این روزه خیلی ابعاد دارد. اما ما التماس کردیم این رفقای عزیز که تشریف می آورند، یک غذای روحی هم می خواهند. من این حرف را گویا حالا نزدم یا زدم، یادم نیست. اینکه امروز می خواهیم به شما عرض کنم این است.

ببین، قربانتان بروم، ما یک بیان داریم، یک کلام. دلم می خواهد قشنگ توجه بفرمایید. یک بیان داریم، یک کلام. اگر گوینده حالا هر کس می خواهد باشد، (بعضی ها باد به خودشان نکنند، هر کس می خواهد باشد) باید

بیانش در اختیار کلام باشد. اگر بیان در اختیار کلام شد، صحیح است؛ اگر نه مردم را در ضرر و زیان می اندازد. چون که [کلام] خدای تبارک و تعالی، کلام الله المجید، کلام خدا چیست؟ قرآن است. [اما] «انا قرآن الناطق» علی هم کلام خداست. «انا قرآن الناطق»، زهرای عزیز هم کلام خداست. رفقای عزیز، والله به صاحب این ماه، باید قدر این حرف ها را بدانید. یک چیزهایی را از مغزتان بیرون کنید تا این حرف ها در کالبد شما اثر کند. قربانتان بروم، بدانید سال ما دارد گردش می کند. روزی بشود که محتاج شویم. الان ما محتاجی مان را درباره ولایت حس نمی کنیم. زن ها حس نمی کنند، مردان حس نمی کنند. رفقای عزیز قربانتان بروم، فدایتان شوم

حرف بشنوید و عمل کنید. حالا این آقایی که دارد حرف می‌زند باید اتصال به کلام باشد، آن واعظی که حرف می‌زند، اتصال به کلام باشد، کتابی که می‌خواهی بنویسی اتصال به کلام باشد. همیشه که دارید قدم می‌زنید، نفس که می‌کشید در اختیار کلام باشد، «کلام الله المجید» یعنی قرآن مجید. آقا امیرالمؤمنین می‌گوید: «انا قرآن الناطق»، باید در اختیار باشد.

این زنها که صحبت می‌کنند، خانم‌ها، شما فردای قیامت جواب زهرا را چه می‌دهید؟ شما بدانید اینجا آزادید، آنجا آزاد نیستید. اینجا آزادی را خودتان به خودتان دادید، یا یکی که یک قدری مافوق توست به تو داده. این آزادی‌ها به قرآن مجید گرفتاری است. خانم

عزیز، به چه مجوزی تو صحبت می کنی؟ به چه مجوزی؟ مگر پیرو زهرا نیستی؟ زهرای عزیز آمده، کور آنجا نشسته، بلند می شود. یکی می آید، [پیامبر فرمود: زهرا جان چرا می روی، این که کور است؟ می گوید: خودت گفתי نامحرم یک بویی دارد، استشمام می کند. این [که پیامبر] گفته برای من و تو گفته؛ اگر نه بوی زهرا که بهشت است. مگر پیغمبر سینه زهرا را نمی بوسد، می گوید بوی بهشت می دهد؟ اما آن مردی که الان وارد [شده] است، این وارد این حرف ها نیست. زهرای عزیز روح او را می بیند، بلند می شود. مگر نیست که پیغمبر گفت: چه عبادتی از برای زن از همه بالاتر است؟ حضرت زهرا گفت: نه نامحرم او را ببیند، نه او نامحرم را.

روایت داریم به خود پیغمبر، سه مرتبه پیغمبر بلند شد، [گفت:] زهرا پدرت به قربانت. زهرا پدرت به قربانت، زهرا پدرت به قربانت. برای چه تو خودت را در اختیار نامحرم می گذاری؟ هیچ هم ککت نمی گزد! اصلاً تو به حرف زهرا توجه نداری، والله پشت به ولایت کردی. عزیزان من، بیایید رو به ولایت کنید. چه کسی به تو گفته؟ خدا رحمت کند علمای گذشته را، حاج شیخ عباس تهرانی می فرمود: مردی اگر در خانه هست، زن حق ندارد برود پشت در. اگر می رود بگوید کیست؟ کیست؟ این انگشتش را بگذارد اینجای زبانش [حرف بزند]، نه آنطوری که با آقایش صحبت می کند، با آن مرد نامحرم صحبت کند، صدایش را خشن کند. حالا



صحبت می کند می گوید همکارم است!!! نرویم در سیاست، همه همکار شدند! لا اله الا الله. عزیز من، خانم، یک روزی از تو محاکمه می شود. زن همه جایش نامحرم است. همه جایش یک جوری است که نامحرم، عورت است. همه جای زن عورت است. توجه کن عزیز من. خانم عزیز یک روزی می آورد تو را پای محاکمه. باید این حرفت، این کار تو، اتصال به کلام باشد. یعنی قرآن مجید قبول کرده؟ علی (علیه السلام) قبول کرده؟ زهرای عزیز قبول کرده؟ نه!

حالا آقا جان من، قربانت بروم، فدایت شوم تو هم همین هستی. هر حرفی که می زنی جوانان عزیز، قربانتان بروم، کامل ها، پیرمردها، سادات، علما به تمام این مردم

من ابلاغ می‌کنم، (هر کس هم حرف دارد بیاید من جوابگویش هستم. من به غیر خدا و قرآن و پیغمبر حرف دیگری ندارم. ما گفتیم که اینجا تمرین ولایت است). تو عزیز من باید کلامت، گفتار تو، رویه تو، بیان تو اتصال به کلام باشد، حرف من این است. اگر اتصال به کلام بود درست است. حالا چه کسی اینجوری می‌شود؟ تو که ولایت در قلبت نیست، اصلاً حق نداری حرف دیگر بزنی. حالا این بیان می‌دانی چه جور می‌شود؟ آقا می‌آید صحبت ولایت می‌کند، یک کس دیگری را برانگیخته می‌کند. مگر حرف ولایت نمی‌زدند، اما به هارون می‌گفتند چه؟ امیرالمؤمنین! این ولایت را اختصاص می‌دادند به هارون! وای به حال شما! وای به

حال آن زمان و هر زمانی که کسی اینجوری است. پس ولایت یک جورى است که گفتم تو باید بیانت اتصال به کلام باشد. حالا چه جور شود که بیان تو اتصال به کلام شود؟ یا باید «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» داشته باشی، یا القاء داشته باشی. والله اگر القاء نداشته باشی، از «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»، نداشته باشی، اصلاً ولایت به تو اجازه نمی دهد حرف بزنی. حرف زدن اجازه می خواهد. مگر نگفت به پیغمبر: بلغ، بلند شو ای محمد (صلوات) صحبت کن؛ اما حرف از خودت نزن. بزنی رگ دلت را قطع می کنم. چه کاره ای تو حرف از خودت می زنی؟ تو که حرف از خودت می زنی یا کس دیگر را رشد می دهی یا بعضی حرف ها بدعت

است. مگر بدعت نبود که گفت: رویتان را نگیرید. این بدعت است. زهرا چه می گوید؟ کلام چه می گوید؟ تو چه می گویی؟ وای به حال او که می زند! وای به حال آن کس که دنبالش می رود! من دیگر آخرهای عمرم است، دارم حرف خودم را می زنم. توجه کنید به این حرفها عزیز من. والله اگر شما اتصال به کلام باشی در معدن باشی، در شمال باشی، در هر کجای زیر آسمان باشی، اتصال به قرآن، اتصال به امام زمان هستی. اما مواظب باش حرف تو اتصال به کلام باشد. کار تو اتصال به کلام باشد

عزیز من، قربانت بروم، فدایت شوم. امروز الان این ماه مبارک رمضان، مبارک است. چرا می گوید ماه مبارک؟

والله برای بعضی‌ها مبارک نیست. این ماه مبارک رمضان مثل قرآن مجید است می‌گوید به متقی نازل شده؛ یعنی کسی که عمل کند. اگر تو حساب سال نداری، وای به حالت. این روزه که می‌گیری مشکل به وجود می‌آوری، عزیز من، قربانت بروم. نگاه کن یک زمانی چه داشتی؟ حالا چه داری؟ البته بخور، ماشین خوب بخر، خانه خوب داشته باش، خانم خوب داشته باش، تمام اینها را داشته باش، اما یک چیزی هم بده برای آن روزی که این بچه‌ها از تو گرفته می‌شود، خانم گرفته می‌شود، ماشین گرفته می‌شود، کسب گرفته می‌شود، مقام گرفته می‌شود، معدن گرفته، دانشگاه گرفته می‌شود، خانه‌های خوب گرفته می‌شود. عزیز من،

بیا حرف امام هادی را قبول کن. خدا لعنت کند متوکل را، امام را خواست، گفت: برای من شعر بخوان. آن کاری که کرد من نمی گویم، خجالت می کشم، گفت: پس شعر بخوان. گفت: ما از شعر بری هستیم. گفت: بخوان. قضایایی خواند، گفت: سلاطین قصرهایی می سازند در قله های کوه، عزرائیل آنها را می کشاند و آنها را در خاک می کند. متوکل گریه کرد. گفت: چرا خاطر خلیفه را ناراحت کردی؟ اما آن گریه، گریه ای بود که از دریچه ولایت نبود؛ دوباره امام را به قتل رساند.

رفقای عزیز، ما ساعتی نباشیم! دائمی باشیم. ساعتی فایده ندارد، دائم باید اتصال به ولایت باشی. توجه کن به کلام خودت. والله بالله این القای خداست که من به

شما می‌گوییم. من که این حرف‌ها، به قول بعضی‌ها به ریخت من نمی‌آید. چه کسی این حرف را زده، شما بگو دومی اش من زده‌ام، من انعام به شما می‌دهم اگر یکی در فضای این قم، در فضای این مملکت [این حرف را] زده باشد که تو باید حرفت اتصال به کلام باشد. اگر می‌توانستند که این حرف‌ها را نمی‌زدند. اگر عمر می‌توانست که جلسه بنی‌ساعده درست نمی‌کرد که برود حرف بزند، بیان داشته باشد، کلام نداشته باشد. اگر اتصال به کلام بود که این فجایع را به وجود نمی‌آورد. هستند در این ممالک. عزیز من، قربانتان بروم امروز باید فکر کنید. یقین کنید که آخرت هست، یقین کنید که قبر هست، یقین کنید که قیامت هست. یقین کن که

یک وقت اینها را از تو می گیرند. علما در مجلس است، دانشمندان [در این مجلس است]، همه تان دانشمندی، همه تان عالمید کوچک و بزرگتان من تشکر می کنم. اما عزیز من آن روز را خدا نیاورد، اما [بالاخره] می آورد. انشاء الله در زمان من نیاورد. مرگ شما را نبینم، من کمرم می شکند. بس که شما را دوست دارم. اما شما بدان اگر آقا با تمام ثروتش بمیرد، بچه صغیر داشته باشد، یک کاسه از مالش کسی حق ندارد بردارد آب روی خودش بریزد. تمام از او گرفته می شود. عزیز من، آن روز والله می آید، به دینم، آن روز می آید، متوجه باشید، فکر کنید.

من امروز این مطلب را هم می خواهم بگویم، این که



می گوید خودت را شناختی، خدا می گوید من را شناختی این را هم ان شاء الله می خواهیم بگویم. پس حرف من این شد که تمام کارهایتان اتصال به کلام باشد. زن ها، مردها هر کسی از آن کانال صحبت کند. عزیز من قربانتان بروم، ما باید امر این خانواده را اطاعت کنیم. ما باید در اختیار خدا باشیم، اما در اختیار امر ائمه باشیم. چون که امر ائمه امر خداست، خواست خداست. (صلوات)

حرف دیگر من این است که خدا به چه جهتی می فرماید: اگر خودت را شناختی، من را شناختی؟ ما باید برویم در حرف خودشناسی، خودمان را بشناسیم. این حرف ها قربانت بروم، فکر شاگرد و ماشین را یک قدری

اینها را بزن کنار. امروز دوست محترمم اینجا بود، گفتم اگر مکه معظمه رفتی، نمی‌گویم رساله نخوان، نمی‌گویم دعای عرفه امام حسین را نخوان. بخوان؛ اما خودت را خسته نکن. یک کمی بخوان. بیا برو یک کناری آنجا با خدا نجوا کن، با امام زمانت نجوا کن؛ او اعظم همه چیز است. باید او را بشناسی. تو اینقدر کتاب خواندی و درس خواندی، اگر او را نشناسی چه فایده‌ای دارد؟ تو هزار یا علی بگو، علی را باید بشناسی. گفتم آنجا یک بیتوته‌ای کن. آنجا باید بیتوته کنی، آن بیتوته اتصالی تو. قربانتان بروم، شما هم بیایید با این حرف‌ها یک قدری بیتوته کنید، در خودتان پیاده کنید. به فکر آنجا هم باشید. من یک مثال عوامانه می‌زنم، الان شما

می خواهی یک جا به اصطلاح بروی تفریح. از آنجا که می خواهی بروی چقدر چیز برمی داری؟ می خواهی دو روز آنجا بمانی. تو تا خدا خدایی می کند، می خواهی آنجا [در آخرت] بمانی. چرا تهیه نمی بینی؟ تهیه تو این است که به فقرا رسیدگی کنی، خوش زبان باشی، از مردم بگذری، سخی باشی، خمس بدهی، سهم امام بدهی، در دهان شیطان بزنی، پیرو شیطان نباشی. آنجا بکاری تا بچینی. تو که باباجان این زمینی که داری چیز در آن نکاشتی، که چیزی ندارد. تو باید در آخرت بکاری که بچینی. تو که نکاشتی [چه می خواهی بچینی]؟ اگر حرف امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را هم قبول داری، آمد سر قبرستان، [گفت:] مرده ها چطورید؟ گفت:

من بگویم یا شما؟ گفت: بگو. گفت: مالتان قسمت شد، زنانتان شوهر رفت. گفت: ما بگوئیم، علی جان! اگر ما یک چیزی دادیم اینجا؛ به فقرا رسیدگی کردیم، حساب سال داشتیم، یه چیزی دادیم، هست، اگر ندادیم داریم می بینیم و می سوزیم. والله، به دینم این را حاج شیخ عباس می گفت، می گفت: یک عده ای هستند کارشان این است که دست هایشان را می جوند. تو آنجا حیات داری، هستی. چه می گویند اینها؟ (صلوات)

من اول و آخر ندارم، من از اولی که بودم، ده دوازده سالم هم که بود، کسی می مرد، می گفتم این زنده شده. من مردم که خبر ندارم. آن مرده ها می گویند: ما داریم می بینیم مالمان را می خورند. خدا نکند این مال را ساز

تلویزیون بزند. دیگر هیچ چیز، عذاب می آید برایش. چرا خریدی گذاشتی؟ یک روایت برایتان بگویم خیلی عالی! یک نفر بود، مرده بود، در عالم رویا آمد، گفت: من همه کارم درست بود، فقط من گرفتار این هستم. ما یک همسایه داشتیم، ساز و آواز می زد، تنبک و از همین کارها می کرد، همین کارها که الان مباح شده! گفت: این نفت چراغش تمام شده بود. گفت: من یک ذره نفت دادم به این، من گیر نفتم! به من می گویند چرا [باعث شدی] او به کارش ادامه دهد؟ این است که من به شما می گویم هر کس به عمل قومی راضی باشد، جزء آن است. گفت: من گیر همین هستم. همین جور من معذبم، می گویند چرا دادی به او که [ساز] بزند؟ چرا

می خری برای بچه‌ات؟ هر چه ما می‌خواهیم حرف این بی‌صاحب‌مانده را نزنیم، پیش می‌آید! چه کنیم؟ باباجان قربانت بروم حالا من چیزش می‌کنم، مثل کامپیوتر جهانی آنجایش که نباید نگاه کنی، نکن قربانت بروم. آنجایش که حلال است نگاه کن. چه کنم دیگر! چه خاکی به سرم بریزم از دست شما؟ (صلوات)

حالا اینکه می‌فرماید: اگر خودت را شناختی، من را شناختی، دلم می‌خواهد توجه کنید که شما از اول باید فکر کنید که چه بودی؟ در این عالم چه بودی؟ ذرات بودی. حالا ذرات بودی آمدی در جو عالم. در نباتات پدر بزرگوارت خورده، در رحم مادر این ذرات آمده. حالا این ذرات ببین خدا چقدر هوایش را دارد، یک دانه

ذرات را خدا یک تصفیه خانه گذاشته در رحم مادر که آن خون ها را تصفیه کند؛ مثل پستان مادر. توجه کن من چه می گویم. اول شیر، خون است در پستان مادر. آن وقت این تصفیه می شود، می آید شیر می شود، آقازاده یا خانم زاده می خورد. آن وقت آنجا می گوید:

غم روزی نخورای دل

که پیش از طفل ایزد پر کند پستان مادر را

حالا ببین من چه می گویم؟ حالا یک تصفیه خانه خدا گذاشته در رحم مادرت که این خون ها را تصفیه کند، این بخورد. اگر خون بخورد که خون خوار است، خون که نجس است. یک لکه اش نجس است، به خصوص

آن خون‌ها که از هر نجسی نجس‌تر است. می‌گوید خون حیض چقدر نجس است؟ نگویید این حرف‌ها بی‌حیایی است، من باید بگویم تا شما توجه کنید که می‌گوید خودت را شناختی، من را شناختی یعنی چه؟ یعنی بدان من چقدر روی تو کار کردم. من خدا چقدر تو را پرورش دادم؟ حالا عزیز من، این کار که می‌شود، رشد پیدا می‌کند، می‌آید اینجا. روزی‌ات هم که هست. حالا محبت تو را می‌اندازد در دل مادر. الان این مادر اگر یک سیب، یک پاره‌وقت‌ها یک چیزی که متعفن شود می‌گوید: اوه. این بوی گند نجاست تو را، اینقدر محبت در دل این مادر می‌اندازد، اصلاً بو نمی‌فهمد، مدام تو را بشوید، کهنه‌ات را بشوید. حالا نگاه نکن پوشک است،



آن موقع پوشک که نبود. تا اینکه شما را یک قدری رشد دهد. حالا ببین خدا چقدر رشدت می دهد، حالا باز هم به تو کار که ندارد. حالا تو را به تکلیف می رساند. حالا می گوید بعضی ها اینقدر آدم های خوبی بودند قدیم ها، تکلیفشان را جشن می گرفتند که خدا امروز ما را آدم حساب کرده. حالا خانم می توانی بگیری، چیز می توانی بفروشی، یعنی یک مالکیتی به تو می دهد. توجه کن چه کسی به تو داده است؟ خدا به تو داده. حالا جان به تو داده، رشدت داده. بابا، یک جوجه را می بینی یک نفر پرورشش می دهد، یک خیالی دارد. «هو الامر، هو الخلق».

حالا به تو می گوید چه؟ می گوید عزیز من، اینجا جای تو

نیست. من آوردم تو را اینجا، امتحانت کنم. آوردم اینجا تو را، یک سیری به تو بدهم. تو ملکوتی هستی، بیا امر من را اطاعت کن. حال امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می آید به کمیل می گوید: دست و جوارح خودت را در نزد خدا بگذار. حالا خدا می گوید چه؟ خدا دست و جوارح تو را احتیاج ندارد، حالا برمی گرداند. می گوید: عزیز من، برو امر ولایت من را اطاعت کن. آن امر من است، آن خود من است. حالا برمی گرداند به تو. حالا که برگرداند، اجزای بدنت را در اختیارت می گذارد. از آن طرف شیطان هم آنجا دارد کمک می کند، می خواهد نگذارد. حالا این دست اگر دست خدا باشد، همه جوری که نمی گردد. اگر این دست خدا باشد، صدمه نمی زند. اگر

دست خدا باشد چیزی نمی نویسد که تهمت باشد. اگر دست خدا باشد، بدعت امضاء نمی کند. اگر پای خدا باشد، آنجا که خدا گفته می رود. اگر چشم خدا باشد، آنجا که خدا گفته نگاه می کند. اگر این زبان در نزد خدا باشد، لا اله الا الله، محمد رسول الله می گوید. دوباره بگویم تمام اجزای بدن شما در اختیار کلام است، «کلام الله المجید» یعنی کلام خدا. اما می گوید: «انا قرآن الناطق» یعنی در اختیار ولایت است. عزیز من، اگر شما اینجور باشی، معصومی آن وقت می شوی، عضو امیرالمؤمنین. الان می شوی عضو امام زمان. چرا؟ تمام کارهای تو باید مطابق امر باشد.

قربانت بروم. بخور و بریز و بیاش و ماشین سوار شو و هر

کجا می خواهی برو، هر کاری می خواهی کن، اما در امر باش. ما همه حرف هایمان مال حرام است. تمام حرف های خدا و پیغمبر مال این است که حرام به جا نیاور. تو اگر ثروت نداشته باشی، چه کسی این برنج ها را می دهد به مردم؟ چه کسی این روغن ها را می دهد به مردم؟ چه کسی به فقرا می رسد؟ به دینم نصف شب پامی شوم می گویم: خدایا سایه اینها را از سر فقرا کم نکن. من دعا می کنم. نه من دعا کنم، یک خلقت به شما دعا می کند. شما وقتی در اختیار امام زمان باشید، در اختیار تمام خلقتی. توجه کن به این حرف ها. خلقت چیست؟ امام زمان از تمام خلقت مهمتر است. تو اگر در اختیارش باشی، در اختیار تمام خلقتی، امر تمام خلقت

را انگار داری تو اطاعت می کنی. امام زمان یعنی این. من حرفم همه اش در حرام است که شما حرام به جا نیاورید. «حلاله حساب، حرامه عقاب». ما چرا چیز نمی شویم؟ مگر نیامد خدمت حضرت، گفت: یک چیز کمی به من بگو. گفت: «فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره، و من يعمل مثقال ذرة شراً یره». ای مرد بدان می میری، مردن برحق است. اما جواب و سوالی هست آنجا. حلالی هست، حرامی هست. [گفت:] محمد بس است. پیغمبر وقتی [آن مرد] بیرون رفت، گفت: دلش مملو ایمان شد. من چند سال است دارم حرف می زنم. حالا ان شاء الله شما هم از همان ها هستید، ما که دل شما را خبر نداریم.

(صلوات)

پس من همه حرفم این است که بیایید امر را اطاعت کنید، آن وقت عضو شوید. وقتی عضو شدید دیگر شیطان به شما کار نمی‌تواند کند. شما بیا عزیز من در ولایت، به ولایت قسم، هر گناهی به ولایتان یک خدشه می‌خورد. شما را گفته اشرف مخلوقات. حالا این که گفتم تو اگر خدا را شناختی، بدان خدا چقدر با تو مراعات کرده. الان نگاه کن، یارو از تو سر و مژگ و زرنگ تر است، هیچ وقت هیچ چیز ندارد. توجه بفرما. آن وقت اگر بخواهی این کار عملی شود، این پولی که دارید باید حساب کنید بیت‌المال است، آن وقت در اختیار بیت‌المال باشی. نه اینکه او در اختیار تو باشد. او در اختیار تو نباشد؛ یعنی به امر خدا خرج کنی. این بیت

المال است به تو داده، حساب می کند. چرا می گوید چه کردی؟ حساب از تو می کشد؟ این پول، دوباره تکرار می کنم، بیت المال است.

خدایا، عاقبتمان را بخیر کن.

خدایا، ما را با خودت آشنا کن.

خدایا، تو می توانی، در تمام کالبد من تو بالاخره یک ذرات دادی، من برای اینها که صحبت می کنم، خجالت می کشم. تمامشان می بینم مبراتر از من هستند. خدایا تو خودت شاهدهی، همه اینها را مبرا کن.

عاقبتشان را به خیر کن.

از تمام بلاها حفظشان کن.

از شر شیطان محافظتشان کن.

اگر عضو بودند، جزء بودند، همه اینها را کوچک و بزرگ عضو ولایت قرار بده.

خدایا ولایت در قلب اینها جلوه کند. به دینم قسم بعضی‌ها هنوز نچشیده‌اند، بعضی‌ها چشیده‌اند. اگر ولایت در قلبت جلوه کند، آن نور تمام چراغ‌ها، تمام روشنایی‌ها ظلمت است. امیدوارم ولایت در قلب شما تجلی کند. (صلوات)

یا علی



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرجیم

العبد المؤید الرسول المکرم ابوالقاسم محمد

السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیکم ورحمة الله  
وبرکاته

رفقای عزیز، من تصمیم گرفتم که از شب قدر و احیاء  
صحبت کنم که بعضی از رفقای عزیز شاید در آن  
جلسه‌ای که بخواهیم صحبت کنیم شاید تشریف  
نداشته باشند، این است که من می‌خواهم در شب قدر  
صحبت کنم. چون که شب قدر خیلی تعریف شده، تا  
حتی می‌گویند ثواب هزار ماه دارد. یا امام صادق به اهل

و عیالش آن شب می گفت که نخوایید. ما یک زمانی که خب جوان بودیم، [برای شب قدر] روز که می شد یا من کار نمی کردم یا یک نصف روز [کار می کردم] یا مواظب بودم می آمدم افطار می کردم، یک قدری می خوابیدم، پامی شدم. چون که نزدیک اذان، به اصطلاح آنجا می گویند صبح صادق، نیازها تقسیم می شود. یعنی شب قدر ما هر روز، یا هفته ای، یک وقت نامه اعمالمان به دست وجود مبارک امام زمان می رسد. آن وقت شب قدر شب اندازه گیری است. مثلاً تقدیر بشر می شود. اما ان شاء الله امیدوارم که، من بارها گفتم خدایا اگر تقدیر من و رفقایم شر شده، خیر کن. یکی هم که ان شاء الله امیدوارم که خدای تبارک و تعالی یک بینایی ولایت به

ما بدهد که ما بدانیم.

امروز می‌خواهم خدمتتان عرض کنم که یک جورى باید شما با اندیشه توجه کنید که امام وقتى فرمایش فرمود آنجا نروید، غصب است. این موضوع را امروز می‌خواهم خدمت بزرگی همه‌تان عرض کنم. آنجا که گفت نروید، غصب است، دیگر نباید بروید. امام آنجا که بروید تا آخرش را می‌بیند و می‌داند، به شما می‌گوید نرو. اما شما الان به تو گفته نرو. می‌گویی: باباجان من، می‌رویم آنجا قرآن سر می‌گیریم، دعای جوشن می‌خوانیم، نمی‌دانم نماز شب می‌کنیم، عبادت می‌کنیم، مدام آن را می‌آوریم روی این حرف‌ها. این را نمی‌فهمی که امام گفت نرو، غصب است. این را توجه نداری. حالا شما می‌دانی

چه جور می شوی؟ بی رودربایستی من می گویم، شما عین ابوحنیفه می شوید. ابوحنیفه هم اینجور بود. حالا آمده منصور بود یا یکی از خلفا، دید این یک شاگرد خیلی پیشرفته است، مردم خیلی به این یک توجهی دارند. من یک پاره وقت ها خدا می داند چه حالی دارم. می گویم خدایا این رفقا به من یک توجهی دارند. خدایا جوری نشود که گمراه شوم، اینها را هم گمراه کنم. اصلاً مثل اینکه اینقدر من در کالبدم ناراحتی ایجاد می شود که می خواهم سکتہ کنم. اصلاً یک پاره وقت ها می گویم کاش دنیا نیامده بودم. اینقدر برای من سخت است که یک ذره من دارم پیش شما اسم در می کنم، یک ذره شما من را قبول دارید. این قبولی خیلی برای بشر سخت

است که این را از خودش دور کند. مگر امام زمان دور کند.

حالا این شاگرد [ابوحنیفه] مبرا بود دیگر. منصور دید یک عده‌ای به حرفش هستند، یک قدری بالاخره مبراست. آمد به او گفت فلانی، مادر ما مرده است و یک باغی است و خیلی پول است و اینها (حالا ببین من می‌خواهم با کارهای خودمان جور کنم که جوابگو باشم). این [مقدار] مبلغ است و می‌گوید: تو فقرا را می‌شناسی بده به اینها. مثل این است که من ابوحنیفه‌ام، شما یک چیزی می‌آورید می‌دهید، [می‌گویید] تو فقرا را می‌شناسی بده به اینها. آره، این هم همین جور بود. حضرت فرمود: نگیر! ببین به شما

می گویم غصب است از اینجا می گویم. گفت: نگیر. بین در مقابل حضرت ایستاد. گفت: آقا این مردم ندارند، بیچاره‌اند! چه عیبی دارد من پول بگیرم بدهم به اینها؟! مگر نگفتی یک حاجت برادر مؤمن مثلاً اینقدر ثواب دارد؟! [مگر نگفتی] دل یکی را خوش کنی، دل من را خوش کردی، دل مادرم زهرا را خوش کردی، دل همه را خوش کردی؟! گفت: چرا، اما به تو می گویم نگیر. بین این نفهمید، اینکه من دارم می گویم غصب است، نفهمید. امام وقتی گفت نه، غصب است. وقتی به تو گفت اینجا نرو، دیگر برایش نگو اینجور. من قرآن سر می گیرم، من دعا می خوانم، من فلان می کنم! می فهمد تو گمراه می شوی. رفت گرفت. رفت گرفت و دو سه سالی

به او داد، یک سال هم نداد. گفت: امسال تگرگ زده، بهانه درآورد. سال دیگر هم گفت: برو قرض کن. سال دیگر طلبکارها هجوم آوردند که مال ما را بده. گفت که من چه کنم خلیفه؟ گفت: طوری نیست، من یک پولی می‌گذارم در اختیارت، به همه بده، یک سمت هم به تو می‌دهم. در خانه‌ای برایت باز می‌کنم، پول هم می‌گذارم در اختیارت، هر جور امام صادق گفته، [برعکس] کن. باباجان من غصب است نرو. می‌توانی خودت را نگه داری یا نه؟ نمی‌توانی نگه داری! پس اینها چه کسانی هستند می‌روند آنجا جمع می‌شوند؟ اینها مقدس‌ترین مردمند؛ اما نمی‌فهمند که وقتی امام گفت غصب است، نروند. این خبیث به طوری است که

می گوید امام صادق نمی دانم می گفت [در سجده] دو چشمت را ببند یا باز کن؟! [برای اینکه با او مخالفت کنیم] یکی را ببند، یکی را باز کن!!! خب بفرما! این آدمی که به اصطلاح اینقدر انفاق داشت، این آدمی که دل مؤمن را خوش می کرد، این آدمی که حاجت برادر مؤمن [را برمی آورد]، این آدمی که مثل جواد الائمه که گفت: حاجت یکی را برآوری، دل یکی را خوش کنی هفتاد حج، هفتاد عمره دارد [این کار را کرد]، این آقا در مقابل امام صادق ایستاد. هر چه او می گفت، غیر آن می کرد. عزیز من وقتی گفت اینجا نرو، غصب است، نرو. نمی توانم بیشتر از این افشاء کنم. نرو باباجان! کجا رفتند؟ چه جور شد؟ خب رفتند دیگر.



ابن زیاد آمد دنبال یک نفر روانه کرد، خیلی اسم و رسم داشت. یک مسجد خیلی مهمی در کوفه داشت می ساخت. گفت: بیا برو کربلا. گفت: من این مسجد را دارم می سازم قرض دارم. گفت: من قرضه‌هایت را می دهم، بیا برو. آقا رفت، امام حسین را کشتند. قرضه‌هایش را داد، حالا دارد مسجد می سازد! توجه دارید من چه می گویم؟ حسین را کشت، آمده دارد مسجد می سازد! تو وقتی به [حرف] امر نرفتی، جایی که غصب است می گوید [نرو] رفتی، اینجور می شوی. نرو باباجان، عزیز من، قربانت بروم. پس من امشب به شما عرض کردم آنجا که امام گفته نرو، غصب است. به وجود امام زمان، من تا در سردابه امام زمان آمدم، تا دیدم زن و مرد

قاطی است آدمم بیرون. تو باید پرچم امر داشته باشی. تو باید خودت را، کارت را، پایت را، تمام هیكلت را، در اختیار امر بگذاری. اگر در اختیار امر بگذاری تو وصلی به حبل المتین؛ یعنی به آن ریسمانی که خدا گفته ریسمان هدایت است.

عزیز من حرف بشنو. آخرالزمان است. باید از کارهایتان یک قدری کم بگذارید. از فکرهای دنیایی کم بگذارید. یک قدری برویم در این فکر، چه کار کنیم که ما دینمان را از گیر این خلق نجات بدهیم، برویم در بهشت؟ اگر نمی‌رویم در بهشت، لااقل سرافراز باشیم جلوی امام زمان. برویم طرف دشمن امام زمان. مگر نرفتند؟ مگر عمر و ابابکر نرفتند؟ طلحه و زبیر نرفتند؟ عزیزان من،

امروز روزی شده است که روز، روز تفکر است. باید تفکر کنید. دوباره تکرار می‌کنم، تمام فرمایشات پیغمبر سنت است؛ اما امر امام بالاتر از سنت است. می‌شود غصب، نرو. اصلاً احیاء یعنی خودت را احیاء کنی. این نیست که ما این کارها را کنیم. تو باید خودت را احیاء کنی. از کجا احیاء می‌شوی؟ واللّه، به دینم قسم، ولایت باید تورا احیاء کند. چه کسی می‌تواند احیاء کند؟ حالا تو آمدی یک میلیون هم به من دادی، مگر من احیاء شدم؟ یک قدری هم دستم باز می‌شود، می‌روم تلویزیون می‌خرم، ویدیو می‌خرم، بساط قمار می‌خرم، بساط خوشی درست می‌کنم با این پول.

روایت داریم یک عده که فقیرند، خدا می‌گوید به اینها

لطف دارم، عنایت به اینها دارم، اگر نه خودشان را نمی‌توانند نگه دارند. نمی‌خواهم اسم بیاورم، آقا خودش را نگه داشته که این خانه را به او داده. آقا خودش را نگه داشته که رفته مشهد دو تا خانه خریده، مسافرها را راه می‌دهد. چرا نرفت چیز دیگر بخرد؟ خدا وسعت به او داد. اگر هم یک قدری مریضی کشید، ایوب بود گویا، حالا به او می‌گوید چطوری؟ می‌گوید: خودت می‌دانی. می‌گوید: می‌خواهم کاملت کنم. آقای بزرگوار شما چیزی به من نداده که من بخواهم تملق بگویم. والله می‌خواست مثل همانش [ایوب] کند، مثل همان شود. اگر مریضی کشید، درجه‌اش را می‌خواست بالا ببرد. هر چه کشید این مرد، صادراتش خیر بود. والله الان

خانم بزرگوارش هم همین جور است. اصلاً تمام صادرات این خانم خیر است. در تمام سطح شهر نگاه کنید، ببینید کدام یک از زنهای علما اینجوری هستند؟ من نمی‌خواهم توهین کنم، از علما بگویم اینجور است. می‌خواهم بگویم اینها که رهبر ما هستند، ببین چه خبر است؟ من نمی‌خواهم بگویم، الان یک کسی که خیلی مهم است، دو تا دخترش در خارج است. این خانم بزرگوار افطاری می‌دهد، نمی‌دانم انفاق دارد. چرا؟ این تشخیص داده قیامت را. اینها که آن جوری هستند، تشخیص نمی‌دهند قیامت را. به دینم اگر من می‌خواستم این حرف را بزنم، پیش آمد. والله اگر می‌خواستم این حرف را بزنم. رفقای عزیز همین جور

باشید. این خدا هم دنیا را به او داده، هم آخرت. اگر شما دنیایتان را در امر گذاشتید، فقیر شدید، به من لعنت کنید. ما دنیایمان را در امر نمی گذاریم. مگر او نبود که موسی آمد برود، دید یکی تیغ می کند. با دستش دارد نان می خورد، خونی است. خدایا حالا یک تیشه به این بده. موسی اینجوری است، صلاح نیست. گفت: حالا من رقت کردم، یک تیشه به این بده. به او داد. حالا توسعه اش نمی دهم. وقتی آمد دید این یکی دو تا را کشته، این خط کشیده که نیا اینجا. گفت: تو را تیشه دادم که هیزم کنی، ندادم که بنیاد مردم کنی. چه شب احیاء، یا می روید یک مکه، اینقدر مال دنیا می خواهید؟ خودت را تخلیه کن به تو می دهد. الان تمام رفقای من،

متموّل هستند. کدامتان محتاج مردم هستید؟ کدامتان محتاج خلق هستید؟ توجه کنید، شکرانه کنید خدا نعمت به شما داده. همه اش در فکر هستید، بار یکی افتاده بروید بارش را بار کنید. باباجان، عزیز من، قربانت بروم آتش را خاموش کن. آتش را روشن نکن. مگر نرفت زنبور عسل آتش را خاموش کند، خدا در دهانش عسل خلق کرد، وحی هم به او می رسد. آتش ابراهیم را می خواست خاموش کند. تو هم قربانت بروم آتش را خاموش کن، روشن نکن عزیز من. واللّٰه روشن کنی، آن آتش خودت را می گیری. (صلوات)

الان شب قدر می شود، حضرت می فرماید: بیدار باش. بیدار باش کسی ولایت را نبرد. بیدار باش کسی خدشه

به ولایت نزنند. بیدار باش غش در معامله نکن. بیدار باش، نگاه به آنجا کن که خدا گفته. بیدار باش اگر می خواهی بروی آنجا، پیش عمودها به امر عمود دین برو؛ یعنی زیارت های مشرفه. کجا نمره به خودت می دهی؟ قبولی باید داشته باشی. قبولی هر شخصی امر است. حالا الان شب احیاست، من به قربانت بروم. یکی از رفقا می خواهد برود مکه، گفتم عزیز من، یک گل و گوشه ای برو بیتوته کن. تو می روی آنقدر دعا می کنی خودت را خسته می کنی. دعا تو را نجات نمی دهد، ولایت نجات می دهد. یقین به دعا تو را نجات می دهد. مگر دعای عرفه نخواندند و حسین را کشتند؟ مگر دعای عرفه نخواندند و طناب گردن علی انداختند؟ چرا



اینقدر می‌روید دنبال این کارها؟ والله می‌خواهم سکتہ کنم. توجه کن من چه می‌گویم؟ برو یک گوشه‌ای، بگو خدا، امام زمان. کجا می‌روی لای این خلق؟ این خلقی که دارد یک طرفی می‌رود، دیگر بیشتر از نمی‌توانم بگویم. کجا می‌روی لای اینها؟ مگر نمی‌گوید: یکی با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند؟ عزیز من، قربانت بروم، بیا از لای خلق برو کنار. بیا برو لای امر، نه لای خلق. بیا برو لای امر، آن کسی که امر را اطاعت می‌کند. چرا به تو می‌گوید: نگاه به مکه کنی چقدر ثواب دارد. به قرآن و مؤمن [هم همین طور]. مؤمنی که تمام صادراتش ولایت باشد. خدا رسانده او را به مکه، بیا برو اگر چنین آدمی گیر آوردی، برو دور او.

کجا می روی؟ الان ببین فردا چه خبر است؟! شهری را از جا برمی دارند! به کجا دارد روانه ات می کند؟! این همان است! ابوحنیفه! این آخرش را می بیند، می گوید: نرو. مگر آن زمان مسجد نساختند؟ من روایتش را بگویم. مگر زمان پیغمبر مسجد نساختند؟ چرا گفت: مسجد را خراب کن؟ این مسجد داشت دو درقه ای می انداخت در مردم. این مسجد دارد دو درقه ای می اندازد در ولایت. کجا می روی؟ آن مسجد را گفت دو درقه ای در مردم می اندازد. گفت: یا پیغمبر شما یا عصر، یا صبح بیا آنجا نماز کن، یک دفعه هم اینجا. گفت: مسجد را خراب کن. چرا؟ این دو درقه ای در دین تو می اندازد. هر جایی نرو. توجه کن. باز دوباره یکی نگوید: گفت مسجد نرو،

مقدس گری کنی! توجه فرمودی من می گویم چه؟ آنجا که گفته برو، برو. من توصیه به شما می کنم، هر کدامتان باید یک نهج البلاغه بخوانید. اگر نهج البلاغه بخوانی، آن وقت به تو می گوید علما اینجوری می شوند، قرآن اینجوری می شود، مسجدها اینجوری می شود. شما باید نهج البلاغه امیرالمؤمنین را بخوانید تا به این حرفها اعتقاد پیدا کنید. اگر نه حرف تند است. (صلوات)

پس بنا شد امر امام، هر کجا گفته نرو، غصب است. هر کجا می خواهد باشد. چرا پیغمبر فوراً اطاعت کرد؟ یک نماز خوانده بود «من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی»؛ خب پیغمبر بگوید من اینجا خوانده بودم، چرا بخوانم؟ فوراً اطاعت کرد. ایستاد رو به قبله. شما همه

باید امر امام را اطاعت کنید. [دیگر] نمی گوید اینجا مسجدی است که چند هزار پیغمبر دفن است، خب باشد. تا گفت، گفت: باشد. فوراً ایستاد رو به این طرف. زینب هم گفت به یزید، جدم کسی است که رو به دو قبله نماز خواند. خودش را معرفی کرد. شما هم باید همین جور باشید. دیگر این جور است، آن جور است برای خودت درست نکن. اگر درست کنی، می گویم امشب جلوی امر ایستادی. وای به حالتان! وای به روزگارتان! هر کس می خواهد باشد. جلوی امر ایستادی. تا گفت آنجا نرو، غصب است. آقا جایی که غصب است، می توانی ناهارش را بخوری؟ جایی که غصب است می توانی نماز بخوانی؟ تمام اعمال باطل است. الان

وجود مبارک امام زمان هر امری کرده، ما باید بگوییم  
خب. دیگر اینجور می شود، آن جور می شود نکن. تو در  
مقابل امر ایستادی. در مقابل امر نایست عزیز من. «ان  
الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا  
علیه و سلموا تسلیماً»، ما باید تسلیم پیغمبر باشیم.  
پیغمبر هم فرمود: تسلیم علی باشید. علی هم گفت:  
تسلیم امام حسن باشیم. او هم گفت: تسلیم وجود  
مبارک امام حسین باشیم. الان هم یداً به ید تسلیم آقا  
وجود مبارک امام زمان باید باشیم. پس شما امیدوارم  
که اگر شب قدر بود، خودت بیتوته کن. یک گوشه ای  
برو. من گفتم به رفقا، تو که می خواهی خانه بسازی،  
یک اتاق بیتوته درست کن. رفیق عزیز من درست کرد.

شب که می شود برو آنجا، بگو

خدا، امام زمان تو را به حق مادرت قسمت می دهم  
دست ما را بگیر. ما قدرت نداریم. خلق می خواهد دین  
ما را ببرد. شیطان می خواهد دین ما را ببرد. ما را هدایت  
کن، ما را ضبط کن.

خدایا ما را کامل کن.

خدایا نگهدار دین ما باش. خدایا آنقدر به ما بده،  
دستمان پیش مردم دراز نباشد.

خدایا توفیق سخاوت بده.

بنا کن با خدا صحبت کردن، ببین خدا به تو می دهد یا  
نمی دهد؟ خدا، امام به مستضعفها می دهد؛ در صورتی

که او را نمی‌شناسند. مستضعف یعنی عناد ندارد؛ از این آدمهای بیچاره است. دیدند امام صادق یک لنگی کولش است، اینها را قسمت قسمت کرده. ریخت، یکی جمع کرد. گفت: بده من بیاورم. گفت: نه، من باید بارم را خودم ببرم. برد، رفت بیرون شهر. بالای سر این و بالای سر آن گذاشت. این گفت: آقا امر کردی من رفتم، اما دنبالت بودم، اینها که شما را نمی‌شناسند؟ گفت: اینها مستضعف هستند. من پارسال وقتی می‌خواستم بخوابم، گفتم: خدایا من هم مستضعفم. بگذار بالای سرم. خدا می‌داند به حضرت عباس گذاشت. بخواب؛ اما بدان او باید بالای سرت بگذارد. نه به اینکه بروی دعا بخوانی، نصف شب نگذاری مردم بخوابند، قیل و

قال درآوری. قیل و قال ندارد. این حرف‌ها را ندارد. در خانه‌اش باز است. «انا مدینة العلم و علی بابها» بابا از در علی برو داخل. حالا اگر از در علی رفتی در خانه علی، زهرا است و حسن و حسین. در خانه چه کسی می‌روی تو آخر؟ در خانه چه کسی می‌روی که حسن نباشد، حسین نباشد، زهرای عزیز نباشد، زینب کبری نباشد، ام کلثوم نباشد؟ چرا می‌روی؟ به خیالم می‌روم. آره من دعای اینجوری خواندم و چه کار کردم! بخور تا بیاورند! اینجور اشخاص عبادت که می‌کنند، توفیق و مزدش را از خلق می‌خواهند. عزیز من، برو یک گوشه‌ای، امشب شب احیاست. با خدا راز و نیاز کن، خدایا اگر تقدیر ما شر شده، خیر کن.



خدایا به حق وجود امام زمان تو را قسم می‌دهم، ما امام زمانمان را بشناسیم، نمیریم به زمان جاهلیت. یک اشکی هم بریز. یک اشکی هم برای امام حسین بریز. والله آن لکه اشکی هم که می‌ریزی و یک گوشه‌ای بروی و لکه اشکی بریزی، مگر نگفت که یک دیدن امیرالمؤمنین، از ثوابش انگار تمام ثقلین رستگار می‌شوند، آن لکه اشکی که در آنجا بریزی، آن وقت اگر در جهنم بریزند، جهنم طوفانی می‌شود. یعنی طاقت یک لکه اشکی که از چشم تو درآمد از خوف خدا، با گفتگوی امام زمان، جهنم را طوفانی می‌کند. چطور قلب تو را نمی‌کند؟ حرف بشنو عزیز من. مگر دل من از جهنم بدتر است؟ جهنم طوفانی می‌شود، چرا قلب من نشود؟

تو حرف بشنو. خلق را نبین، خدا را ببین. خلق را نبین،  
وظیفه را ببین. خلق را نبین امر را ببین. خلق را نبین،  
وظیفه خودت را ببین. عزیز من، قربانت بروم، خلق را  
نبین امر را ببین. ببین به تو می دهد یا نمی دهد؟ چه  
خبر است؟ آنچه که فتنه درآمد، از دور هم نشستند  
درآمد. هفت میلیون دور هم نشستند، آخر هم خدا  
لعنتشان کرد. چهار نفر رفتند این طرف، «سلیمان منی  
اهل البیت»، جزء اهل بیت شدند. آنها جزء شقاوت  
شدند. اینقدر نمی خواهد بروی لای مردم! ببین هر چه  
گفتم، روایت و حدیث برایتان گذاشتم رویش عزیزان  
من.

خانم عزیز، بنشین در خانه ات. برو یک گوشه ای نجوا

کن با زهرای عزیز. زهراجان چه با تو کردند؟ چه کسی تو را زد؟ نمازخوان‌ها. چه کسی تو را زد؟ حج بروها. چه کسی تو را زد؟ کسانی که شانزده هفده سال پای فرمایشات پدر تو بودند. زهراجان ما از آنها نباشیم. بیا یک گوشه‌ای برو، شد «سلمان منی اهل البیت». شد اباذر که می‌گوید: راست‌گوتر از اباذر زیر این آسمان نیامده. کجا می‌روی لای مردم؟ مگر نرفتند؟ رفتند جمع شدند، هفتاد هزار نفر جمع شدند، همه هم الله اکبر گو. آیا الله اکبر، خدا بزرگ است یا شریح قاضی بزرگ است؟ توجه به این حرف‌ها کنید. والله تا از دنیا خارج نشوید این حرف‌ها را توجه نمی‌کنید. با الله اکبر، الله اکبر را کشتند. کجا می‌روید دنبال این عبادت‌های مصنوعی؟

(صلوات)

عزیز من، تو خودت اگر متقی شوی، اگر امر را اطاعت کنی، یک شهری به واسطه تو حفظ است. کجا می روی؟ کجا می روی، مزدت را از خلق می خواهی؟ کجا می روی، عبادتت را خلق ببینند؟ او هم می گوید برو [مزدت را] از همان بگیر فردای قیامت. پس بنا شد می خواهم این جمله را بگویم که می گوید: ثواب هزار ماه دارد، در صورتی که امشب ولایت به تو نازل شود. همین جور که خدای تبارک و تعالی گفت: ای محمد (صلوات) من تو را متقی کردم، ولایت به تو نازل شد...

یا علی